

ما، نفسی را در عروق اشجار منفیه فانی بسین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان
 یعنی نفسی بجهت لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و ثبت الاثبات بشان کل
 یستخرون فیستهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بمن ^{نظیر} و آنکه وجه بسا نوری را
 که نار میفرماید باد و اگر در حد و غیثات ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
 مستثبات رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و بمن فضل
 را از من ^{نظیر} آنکه طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز البر که مثل امم باقیه مانده مثل جزوه
 انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من باقی امم احمد باشند و اگر
 ظاهر شود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مغزی از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل
 این نفس در وسط السماء و گرد ب کل را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کمال
 جسمی و اسباب ظاهری بمثل امر در تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق والامر لآله الالهو
 علی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان پنج ذکر می نیست مگر ذکر او
 لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از سوسن بخورد که در غیب با و ایمان آورده و کل منتظر
 لقاء او هستند و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظمیر و او است
 که کفایت میکند کل را از کلتی و پنج شی کفایت میکند از او زیرا که پنج شی با ایمان با او
 ندارد و پنج شی با ایمان با حسن زنی ندارد و الا ان الله لیکفیکم عن کلتی ان یا کلتی عن
 کلتی و لا ینکم عن الله ربکم من شی و لا ینکم شی عن شی لانی السموات و لا فی الارض
 و لا ما بینها الا من استکفی بالله ربه انه کان علما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر من حیث
 عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعز و بالله عن کل ما ینکر به النار
 را آن دانند از نار بر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حتی که بعد در

ایضی که مالک آن نورا است داخل شود و رحمت داخل شود و الا در اضی که منسوب بنا راست
 اگر از حجب او داخل در او شود داخل در نماز میشود فی الجمله الا ان اراد بشی نعت و لعین اذن
 یقین عند کویا مشاهد میشود که اکنه ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که
 اصول ناسم در آن کن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه ببرند الا آنکه نقطه پان یا من تطهیر الله
 اذن دهند مؤمنین بخود را یا شعله ای که اگر در جانی متقی چند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوزه شود
 و نظر کن در آنجا نیک محل قرار بار بوده و قل صدق الله وعده که گفته یعنی الله النعم الی ان لا یجی
 لمن انرحی فی الارض ثم انظر الی محل النور قل صدق الله وعده لذلک سمیت الله الایات باره

انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الساعة آتیه لا ریب فیها

مخص این باب آنکه در هر ظهور مسیحتی ساعت بحقیقت آتیه اوست الی آنکه نزول میاید تا
 آنکه هر ذکر حتی که منسوب باشد از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لا یجی
 که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لاین است ذکر آن آیه
 آیه لا ریب فیها زیرا که بدل بر علو اوست و امروز ساعت نفس پان است که میاید مردم را
 حکم میکند برایشان الی یوم القیمه و مردی از آن نیست و اگر ابجر محوات در ذکر ساعت یاد
 گردد رشخه از آن شواند ذکر نمود و در هر ظهور حتی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است
 محقق میگردد و منتظر ظهور آنکه مان الساعة تا یوم القیمه و ان علی الله ربکم انتم ترضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثاني

فی بیان تخمین آنکه من تطهیر الله بجایک اللهم یا الهی یا صفر ذکر می و نسیب

الی اذ اریذ ان انب الیک فلقبک و ما یسب الی فضلك انک انت خیر الناس خلقین
 لخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهوری است من قبل آنکه از برای او در ظهور
 او که ظهور نشاء اخروی او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل آنکه از
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیه حتی
 لو کان من قریح عشر شذر ظین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز
 ده مؤمنین بفرآن مشا به میشود مریای افنده ایشان تحفه بود من آنکه بسوی قائم آل محمد علیهم
 السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود از شئون مجوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی
 من نظمیسره آنکه که ظهور اخروی نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را پس است که اذ قبول کنفسی
 پیشی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاہر قرآنیه قبول نمیکند
 چگونه بظن حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در
 ظلال محبتی که او داخل شده همچنین من نظمیسره آنکه قبول نمیرماید شیئی که منسوب میان است
 الا آنکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لانهای ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهور شئونات
 ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من آنکه الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری و چه در بعد است
 نفسی که خود را از نسبت با و منقطع سازد و از تحفه کی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین
 بعد آن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کل بر زمین شوند چنان و الا منقطع نموده از
 خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محبت شده اید از لقاء محبوب خود که درین
 ما یقصد الیه افند تکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا ملاحظه رضای خداوند
 را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از مرقه وجود خود که با قبول
 انفسکم بوده و هست محبت آنچه دارد میآید بر نفس خودتان میآید و آنکه غنی عنکم و عن ما

بیش ایکم دانستم ان تمنن انعم الی الله فاذا نستم بک تبجون ثم تصحرون والایمن تمنن
 الا انکم ولتشدن ثم لتوتون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان مانیه کر به اسم شیئی ملک له وانه احق به من غیره

مخص این باب آنکه خداوند عالم کلمه شیئی را خلق فرموده لمن یمل علیه داواست مراحت صفت
 که لم یزل ولا یزال دل علی الله بوده و هست کلمه شیئی با وخلق شده و می شود داواست قائم بنفس خود باشد
 و کلمه شیئی قائم با داست و مایشی من شیئی الابه و لذا الله احق من کلمه شیئی و ما سواهی او ملک او است
 بمملکت ذات اقدس کلمه شیئی را داواست احق از کلمه شیئی از نفس کلمه شیئی ثمره این
 علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلمه شیئی را عطا فرمایید بیک شیئی احق بوده و هست چه فعلیت بهرمانه چه
 مخص حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا در فعل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک
 او با و داین بوده تمکات خداوند کلمه شیئی را که کل میگویند له داخلن و الامر و همچنین اگر نطمبیره
 تصرف فرمایید در کیونیات کلمه شیئی احق است از کیونیات ایشان بجز ایشان و حال آنکه اهل
 و اعظم از این است که نظر فرمایید کلمه شیئی زیرا که کل شیئی ناظر بحد و فضل او بوده و هستند داواست
 غنی از کل شیئی بنفسه و مستقر الی الله است بذاته ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرمایید
 کل عارض بحق او باشد که لم یوم در حق او ذکر نمایند واحدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم
 کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از ادب نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا
 بحکم پان تا دستیکه بخواهد مجد و فرمایید عهد خود را در اعناق کلمه شیئی ولی اگر بفرمایید بیک نفسی
 از آنها ای که بحکم پان ارث میرسد که بیک قیرا طبر همان حکم الله است در حق او در پان
 و اگر برود خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله ص فرمایید که آن امر که در

قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شک نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امر
 ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین یکی است
 است اینست استخفاف او و دلکن استخفاف خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل با او صلوة جمعه میکند
 و اگر بفرماید یکی از آنها که در مقعد خود نماز کن یا اگر فلان نفس آحق از تو است باین منصب
 قبول نموده ولی بامر اول او اظہار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا
 این قسم واقع نمیشد اینست استخفاف خلق دانست استخفاف او که در آیه که آیت توحید
 را گذاشته اگر او فرماید بآیه اضری احن از او است از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله
 آن آیه توحیدی که قبل در آیه بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن کل آیه و بجای فرموده
 اگر احن بود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جایی که در اعلیٰ علو عبده مالکیت خود را این قسم
 اظہار فرماید تا بیفرع بر او چگونه لاین ذکر است همین تدرک ناظر شمس حقیقت باشد حد خود
 را دانسته بلکه افتخار نماید باینکه منسوب با در کرد اگر چه نسبت بکثرت باشد مثل کلشنی که عز
 کلشنی این است که او است مالک کلشنی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار کند در ظهور
 قبل او ثابت و مشهور است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه مجرد
 تا فیه افتخار نکند و در ظل او متسلط بخزونه ولی نسبت خود با روح الفیه مغفرت و همچنین قبل او
 الی ان منتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان منتهی الی ما منتهی و الاصل
 قل الله یبد کلشنی ثم عبیده و لم یکن من بعد الله ذکر او مثل عالم یکن من قبل الله ذکر او اظہار

باب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله خلق الی شی ان خلق به لان قوله الحق

لخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از کمالات زیرا که بقول

او کمینت شیخی خلق میکرد مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین
 خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن دلی است برده ولی سده ظهور از قول او است در آن
 ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نام گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
 اگر نمیفرمود آن چنان دون حق نه در آفاق اکنون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیست
 که نور و نام برود در حل کلام او ظاهرند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نام نمیشد کجا
 خلق او نمیشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
 غیبت شجره محبت در قرآن چقدر ابواب نام آمده چرا ذکر می از ایشان نیست در اول ایشان
 چگونه ثابت است و بر است کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالفائدة بوده
 نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود با و که توحید خداوند را
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعد از او در نام نفس کلیه خلق
 میشود در صقع خود که ظلم جایگزین از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حتی بیج فضلی
 اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر نیست دون استحقاق او نشود که اگر شود
 با حکم او را ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نام میگذرد از برای اهل آن ظهور
 و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حق نشود هر آینه کل باطلی قره خود
 معنی نموده که دون حق نزد او نگور نشود که حکم بر او شود و نامی شود در آن طور که در آن
 مردم پاک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه حق
 او است ذکر نشود ذکر نام نمیشد که همچنین در او محسسه کردند و خلق او بزرگوار میگذرد و
 الا حیرت حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه خلق
 مساوی بوده بگله همیست که این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی سبب کرد خلق وجود او

باین میشود و الی یوم القیامه کل از او برتری هست و در نماز قاضی خود غایب میگردد و هیچ فضلی
 اعظم تر از این نیست که در ظهور بر حقی اهل آن ظهور کلمات الله را نهد نموده که خلق کینونیات
 ایشان با او است مثلاً اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید
 وَلَمَّا مَلَكَتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ منظری در بیان بهم میرسد که دلالت
 بر این آیه کند بلکه الی مالانهایه منظر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن متعدد است
 و حال آنکه مظاهر اولواکلم از زمان ظهور تا امروز لایحسی است این است که در ظل هر آیه
 اشباح مالانهایه متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل منبع آنرا تا یوم قیامت مثل فرض
 خص یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که
 در او دیده نمیشود و الا الله و نیست غیر الله خالق شئی و ذراتش شئی و نه میت شئی و نه حی شئی
 و نه مبدع شئی و نه محدث شئی الا الله المخلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در
 ظهور من بظن میرسد الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
 ناریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نارضر نماید و هر کس بقدر کینونیت خود از منبع جوهر
 نژاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بعطای او مغفرت باشد اگر چه بآیه واحده
 باشد که ارواح متعلقه با او لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثاً

لوانتم توقنون

الباب الثالث من الواجد الثالث

فی ان البسیان و من فیہ طائف فی حول قول من بظن میرسد الله مثل ماکان الانبیا
 من فیہ طائف فی حول قول محمد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیہ طا
 فی حول قوله صین ظهور اخریه

ملخص این باب آنکه نظم سه بیان نیست الا بسوی من نظم سوره آله زیرا که غیر او رافع او نبوده و
 چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان دومین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق
 هر جسی محبوب خود چنانچه قرآن و ادراج متعلقه بان مشتاق بودند بطور منزل خود و غیر او را منظر
 نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر هر دینی که او را عروج داده و داخل
 بیان نموده و طلب نعت میکند از منزل او از برای ارداجی که داخل بیان شده و خط او را با او
 عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که هر حرف علیین او باشد که برین
 میزند بن نظم سوره آله و ادراج می دهند بسوی کتاب او و طلب نعت میکند از خداوند عزوجل
 بر حرف دون علیین که در حین ظهور او سجده کنند با او میکنند و بشی از لغاء آله محبت میگردند
 اگر کسی ناظر بعین قواد باشد میشود امروز از حرف قرآنی الغوث الغوث یا آلهنا و الکلشی
 فانه کما و خلفنا عن ناسبتنا الی ما کننا الیه لمنسومین و انسابنا الیک و ادخلنا فی البیان
 فانما کفامن فضلت سألین چنانچه همین کلام هر حرف الصفاست از قبل و بعینه همین کلام را
 تلقن خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعت ادر از برای
 خود مخزیده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من نظم سوره آله نظر بفرماید بیان
 بسوی مؤمنین سجود و میگوید که ای ارحم رحمت است از من که بیاید امروز از قرار من نظر و آله نماید
 تا آنکه در فاعل در کتب خود نماید در من و سر در سیکرد با قبال مؤمنین با او بسوی منزل او
 و مخزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین با او بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شئی مخزون تر
 از فرقان نیست و کل ادراج تلاوت پیمانید و از رحمت او هیچ ندارند الا نعت او را مثل
 آنها نیک در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت نموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه
 اهل فرقان نموده و از محبوب خود هیچ شئی محبت نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

و خط حضرت اوست مثل ارواح او و ابیانه نموده و نقل نموده امر آنکه را و سجود از برای
 کسی که در مسرین از برای او ساجد استید نموده که بیان راضی نگیرد و از شما الا انکه ایمان
 آورید بمن ^{ظلم} عیسو الله که منزل او کل کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از موئین سجود
 شفاعت او مقبول است نزد منزل او و بیچ بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا انکه سنجاده
 میکرد و دعای او تا اول ظهور ^{ظلم} عیسو الله انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدل بالبیان
 که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوند از خود و فضل تو سوال میشود و حق بیان و من فی
 اجبتة لا انما لا یجتمه بان رحمن علیه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترخصه و من امن به
 بما تنزل من عندک فانک انت خیر الرائین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الايات و الکلمات اعظم و اعلى مما نزل الله علیه
 مختص این باب آنکه در هر ظهور مشیتیه با ارتجاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلام
 قبل او بل اول نشاء اولی و ثانی نشاء انزوی عند الله و عند اولو الافئده محقق است با
 نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع
 ما لانایة بما لانایة لما بما انما ایها همانقدر که فضل رسول الله ۳ است بر عیسی ۲ همانقدر
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر آنکه در
 و لا لما تجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متعین تمیز حدیث
 صلوات الله علیه کرد که روح القدس فی جان الصاقره ذات من حدائقنا اباک
 و مراد کلمات بدیهه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن
 نزد اولو الافئده است بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبه خواهد ماند و نیست ظهور

بینه ظهور اول نجوا شرف و نه کتاب او الایمان کتاب اول نجوا شرف اینست که هر چه
 هست که در کتب نماند و الا امر الله انهر از هر شیئی هست و ان الی الله المتقی والرعی فی
 الاخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور میهنه بر کل است ظهورت جزئیة در ظل او ذکر
 میشود مثلاً آنچه از انچه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله مستطیل میگردد و
 همین قسم است قبل قیل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا باستیلاً
 بر کل میهنه بر کل ذات نماید که به اسم شیئی نیز کفر فی ظل ظهوره و حق علیه ان مقبده ذلک امر الله
 من قبل و من بعد و اما کل من مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان معاده المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن مشیت و الامر بیده
 لمخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نمی آید
 فیایی منفی نیست که نفس سیکه در معاده مرتفعه لکن محبوب گشته لابد است که از قبور اجابت
 مبعوث فرماید و من بعثت معاده راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت
 له الخلق و الامر فیصل ما شاء و حکم ما یرید لایسل عما فیصل و کل عن کل شیئی یسلون ما یفعل ذلک
 ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسل ذلک ما یسل الله زیرا که او است مرا سیکه
 دلالت نمیکند و نکرده الا علی الله و صده رب کل شیئی رب ما یرمی و ما یرمی رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما یرکب اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابواب
 لمخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در میان کلمه که جامع کل علم است و ادون نیست
 اتی اما الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقه ان یا خلقه ایسی فالتقون دهر شیئی که

اطلاق شیت بر او میشود مادون آنکه خلق او است در عداً بعب و اختراع و انشاء واحدش
 دلی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله منته و بجز اسماء و صفات لم یزل
 بدل علی الله بوده است ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفت خود نه ذات است او است
 و کبریت او. از مادون آنکه خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیت بر او میشود خداوند
 او را بعب فرموده است و شیت را بعب فرموده بعض خود چنانچه امر در کلتی مایه الی ایمان
 است زیرا که روح شیت در اینها است و اینها بذات حرف بیج خلق شده که نظر شیت
 اولیه باشد و در هر ظهور که ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده است اما کل الله و اما
 کل الیه لراجعون الله یبد ذکر شیت ثم یعبده و اما کل له مخلصون

المباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاء اولیاء القربانها المراد به من لفظ صیرة الله لان الله لا یرى بظن
 لمخص این باب آنکه ذات ازل بذات لن یرک و لن یوصف و لن یغیت و لن یوجد و لن
 بوده اگر چه کل با او در آن کرده و وصف کرده و نعمت کرده و مجد کرده و دیده میشود و آنچه که
 در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء مظاهر ظهور او است که مراد نقطه حقیقت که شیت
 اولیه بوده است و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
 رسول الله ص بوده است و کم کم نازل مبنایه از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه بر شیت که دلالت
 نحمد الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق الله بدی من عرفکم فقه
 عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وار
 شده است که سرور او سرور رسول الله ص است و سرور رسول خدا سرور خدا است
 همچنین عزن او عزن رسول است و عزن او عزن خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت

ابواب بری هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه منتفی گردد حتی آنکه اگر عصائی بریده مؤمنی باشد در
 او دیده نمیشود الا آنکه زیرا که منسوب باوست و اگر در دیده او شومنی باشد دیده نمیشود الا
 چونکه منسوب باوست و همچنین ترابی که بر او مستقر است و کلبشی که منسوب باوست و کل خلق
 شده اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مآدون او شیت میشود
 زیرا استقلال کینیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مآدون او کمثل مرابا که در
 ان عکس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شج این نوعی است که از
 او است در او و الا اطلاق این اسم باین نیت الابرار و هر کس لقاء من لطیفه آنکه رادکن
 نماید لقاء الله در کن نموده و فائز بقضاء رب شده اگر مؤمن با او باشد و الا ناظر بوجه فای
 در صین عروج هم بقضاء الله فائز شده ولی چه شمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او مالان
 الی بالاخصایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل
 شج شمس است در مرات و همین قسم الی ماغنی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت
 با لقاء نفس شمس لقاء با شج در مرات را اگر چه او نیت الابرار و حکایت نیکند الا از او ولی
 بدانسان الا مکان عند ظهور الازل و شان بحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
 من لطیفه آنکه را متعز بنفاتی نماید با آنکه از برای او عدل با کفو یا شبیه یا ترین و مثالی
 در لقاء او یا آنچه مایوصف است دید او را شناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج
 نماید از اسکان خود سجا در نموده که تواند در شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
 ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القاطنون سبحان علیما و تعالی الله عما یراد الذاکرون علو
 کبریا

الباب الثامن من الواحد الثالث
 فی ان ما فی العالم الا کبر فی البسیان

مختص این باب آنکه آنچه که اسم شئیت بر او واقع شود از بر شئی در بیان است اسم او
 روح معلق در اسم نه متعلق در شئی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است
 لا ازلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما فاذا کلنا بقدره رب
 الرحمن لیرمونهن انما لا اله الا هو المحیی الممیت القیوم انما الذی لا اله الا هو العاقل العاقل العاقل العاقل العاقل
 المتعالی القدوس لا اله الا هو الحسی بیخ له من فی السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی
 عما یصفون قل ان الله هو الملك السلطان القادر العلام لا اله الا الله العلیا یسجد له من فی
 السموات و الارض و ما بینهما و انما هو العسیر المحبوب که نوزده اسم است که بدل علی الله
 و کل اسماء و اشغال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نام باشد
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد بسیار و تلاوت نماید این آیات اربعه را
 که مقام خلق در رزق و موت و حیات باشد و مجرد و واحد که افنده ایشان ستمد باین اسم
 است مؤمن و از ابواب نام استجیر باشد و قبره و هر ذکر شئی خبری که در بیان باشد
 راجع باسماء و اشغال و انه و هر ذکر دون خسیری را راجع بصفت حرف نفی و انه که با تلاوت
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع
 میکند باین آیه شمس الله لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم العز
 و الالهوت ثم القوه و الیاقوت ثم السلطنة و الناسوت سبحی و میت ثم میت و حی و
 انه هو حی لا یموت و ملک لا یزدل و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و فرد لا یفوت عن
 قبضه من شئی لافی السموات و لافی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه
 راجع میکند باین آیه شمس الله لا اله الا هو له المخلوق و الامر سبحی و میت ثم میت و حی
 و انه هو حی لا یموت فی قبضه ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان علی کل شیء قدیرا

و این آیه بسم الله الامنع الاقدس وکل حروف بسمله نقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده
 و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از
 او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الاد و نه آخر الاد و نه ظاهر الاد و نه باطن الاد
 چنانچه هر کس در ظل ایمان بفران درآمده و در کفویت او دیده نمیشود الا شرح آیه رسول الله
 که نفس او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام نیست
 ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن مظهره الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه
 راجع باو میگردد بنمای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلاً
 اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل
 و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر
 قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شجاعت بوده
 هستند و کل حروف عین بیان راجع میشود بمن مظهره الله که باب اول جنت و اسم
 اعظم ظاهر باو است باشد و کل دون حروف عین راجع میشود باب اول درنا که در ظل
 این اسم نستمه در فناء است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خبر را در کف من مظهره الله
 مشاهده و کل ظل انکس را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و
 قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و بیچ عزمی از برای بیان و نفوس مؤمنه آن اعظم تر از
 این نیست که در ایشان دیده نشود درصین ظهور من مظهره الله الاد و الا ظهور قبل شبه
 نیست که در ایشان ظاهر است دیده نمیشود در ایشان الاد چنانچه امروز کسی در
 نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخواند حرف
 بیل در کل مرایای تشریحیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده

و از علو نور است که محتفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متفرسند الی آنکه باو
 از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را
 نمیده الا مشاهده من نظیره آنکه در کیونیات خود نه مشاهده من نظیره از
 ادظا هر است و در صحنی که در همه عزت و شاعت و رفعت و قدرت و سلطنت
 کل مشون فعل او بسته که در بیان تحرکند اسماء حسنا ی او اولاً و حجت او هستند
 دون آن که سجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نام او هستند که در ان صحن مشاهده نمایند
 سلطان بیان مظهر اسم او است که بذكر او میکند آنچه میکند و چنین مظهر عزت و قدرت
 اجتماع و کل مشون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الان که در جبل است
 که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکند آنچه میکند چه مظاهر قرآنیه چه در نفس او
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخفد و از عرفان محبوب خود
 بسته اگر در امکان شیئی مترضی شود او است که مترضی شده و اگر شیئی مستکبره شد
 او است که مستکبره شده زیرا که در آن شیئی دیده نمیشود الا شمس مثبت که باو نیش
 ارضی شده دست یا شود و الا اگر مرتفع شود عدم محبت است بکنه وجود کله عدم
 ذکر عدم که نفس فناء نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد از
 معنی قول رسول اکرم اللهم ارضنی خالق الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت
 شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماد
 رتبه هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شیئی منقوص گردد یا بر او امری
 آید زیرا که اگر الی مالاخصایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت
 در چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جاجه یا آنچه تصور است در او ذکر مراتب

نکس میکرد از آن شمس بلا آنکه شبی بر او زائده شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور و زوال
 بعد از هفت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الهی این
 بر خلق منتهی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کبریت او مزید نشده
 اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدار باقی که شمس خود داخل و لم یزل و
 لا يزال شرق این است که کل از جود نقطه حقیقت منوجه بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره
 منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود همین قسم آثار مشرفه از آن اگر با نهایت با علی طوری که
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایت با و منتهی شوند از ادب شی منقوص
 گشته و بر او مزید نشده داد همان قسم که برده است کذا کت بحل الله فیما الذمین مثلها
 فی حد ذکر ائمه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان ما فی البیان فی آیه البیان

مخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
 کل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیء که راجع بیکل انسانی میگردد اگر
 بدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه دره طینی باشد و
 اگر بدل بر نفی است در عما یصنون ذکر شده فطوبی لمن یومن من یرشح ملک الایات
 عن جودته و یتکون تکلم الامثال بطور شمس غطت و تحقیق کل مایه کرب اسم نفی با
 لا یخضع لغزده من رفعت ذلک نقطه البیان فی ذلک الظهور و شبهه الادیه فی کل ظهور
 نفس من لطیفه الله حین ما یظهر باذن ربه فلقرب تعین ان یا ادلی الابصار فانا کنا
 یقین لم یطلع الالفه ولا یغرب الالفه مثل الشمس یطلع فی سماء الالفه من یقین

من ذات مرات ساذجیه میس من دون ان تغییر ذکک المخص فی علو ذکره و موقوفه
الاله الامر من قبل من بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی ان مانی تکلم الایة فی الایة الاولی شخصه الله الی قول الله عزوجل قدیر
مخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر
ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه
در مقام افنده که مقام ظهور اسماء الله است و از برای او حدی و حدودی و ظهوری
و بطونی و علوی و دوقومی و طلوعی و غروبانی نبوده نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام
روح متعین بقیص حد یکدود و الا در مقام افنده لایری الا الله و اسمائه له انخلق و اول
من قبل من بعد اناکل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام
تعیین مشیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که با دشواری هم رسانده چه از حق و چه
از غیر حق از بحر ظهور استنظر شده این است که کل با دو قائم است و مراد از آیه اول
نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیا از بابه اسم الله ظاهر میشود او بود
و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مومن با الله یا دون ان بهم رسد بطور نقطه بیان متحقق
شده و مراد از آیه که کل در اوست اوست زیرا که اوست آیه سخن این آیه اوست
بسم الله در سخن که این باء بدل بر اوست همین قسم که الفاظ حرف نقطه متحقق
میشود و بکثر هم میرساند الی بالا نهایت همین قسم ارواح کیونیات بان سخن میگردد و نکته
و هرگاه ذکر اولوا الافنده شود مراد اولاء بر کلمه لا اله الا الله بوده دست و هرگاه
ذکر اولوا الارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده دست و هرگاه

اولوالانفس شود مراد اول برانمه بدی عظیم السلام بوده دست و هرگاه ذکر اولوالاباء
شود مراد اولاء بر ابواب عظیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تکمیل
و احد اول است نظر کن بحرف نلفی بیان که کل کثر و احد اول است اگر چه این نامها
شود در تکثر نظایر کلیه بهر سده که در ظهور اقوامی از و احد اول باشد ولی با تکمیل شده
و کل راجع باد میگردد چنانچه از اندیشه نموده نه اینست که کل صرف بیان آن حرف شود
بلکه هر حرفی در حد خود استنبه از اوست چنانچه هر نفسی در حد خود مسند بر اوست نظر
کن بود مثل آنکه نظر میکنی در بده اگر امروز نفسی در مشرق بده شود بدو اوست الا آنکه
پوشه لباس بیان را بر فواد در روح و نفس و جسد ذاتی خود همین قسم اگر نفسی در مغرب
بود نماید که بشود ظهور من نظیر و الله را عود نماید بسوی او با آنچه منقص می شود نفس عرفان
باور که آیات بدیهه از ادب بوده و راجع باد میشود اینست که کفشی در حد خود از نقطه خود
بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از اطلاق گردد بل کل را ما با فرض کن و نقطه را هم
سما اگر مراتب سینه مقابل شود ای افنده در او موجود میگردد و اگر در آیه ارجح و اگر
بجز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در اوست از قابلیت
حتی آنکه اگر نمود با آنکه نفس دون مومن مقابل شود در مراتب دون الوان محبوبیه خود متکسر
بر میدارد و از این جهت است قول فاد انما یکم الاعلی در مقابل قول بسم عن الله عزوجل
اینست که شسته میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالاباء
که ایشان حقایق اشیا را کجایی مشاهده نمایند همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او
و حدودات مرا یا ایشان را محجب از ظاهر در آنها نمایند اولک هم المستون حقایق
کتاب الله من قبل دمن بعد و اولک هم المستون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع نقیض را می نمود در حرف ثانی نخی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و
 حال آنکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا می کند و ذلالت
 فلقیبتن ان یا اولی الالباب کلکم اجنون و یقین ان یا اولی الشمس المنعک کلکم اجنون
 الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما فی تکلم آتیه فی البسمه بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب آنکه کل حرف لفظیه بنقطه شگون می گردد و در واح ان بنقطه حقیقت
 داد است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حرف البع ۳ در
 ظهور من طغیسه الله ان حقیقت الیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و ساز جنبه تجرد
 الی انهای شمس اصحبه بضاها الی انهای ابها وان مادونها لظلال فی المرایا و ذکر
 ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث

ان مثل النقطه کس الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تعلقها و ان کل ما فی البسمه
 فی النقطه و من قبل الله انکه ربی و لا اشک ربی احداً فقد ذکر الله باقد قدر فی النقطه
 ملخص این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت مثبت ادلیه است اگر در مقام بسم الله
 الامنع الاقدس عزانه الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مثبت بعین می شود
 زیرا که اگر با مفصل شود اول ظهور او حرف عین می گردد چنانچه در فرق کجاشی و علی کلشی
 ظاهر است و اینست سر کلام امیر المومنین ع انما النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق
 حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و بهیچیکه در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن با هم
 رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و متمدین با و شمس ظاهره در مرایا ع

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام علم آن است که امروزه که ظهور همان نقطه در بیان است بر نفسی که مؤمن با داست در خود تبعید آنچه با دغزا داست الا مثل شیخی که در مرات می جند نزد شمس مما که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اضرای خود میگوید معاینه شمس مما است بالنسبه شیخ او در مرایا داین ثمره در این کور که ظاهرش اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود نه عمل مثل با علی علوی یقرب به العبد زوم که ما تفرع تفرع بر او شود بلکه در ظهور من لظلمه الله مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل گفته داز برای خود ششینی بنیند الا با و چنانچه ششیت کمینیت افنده وارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین سوره شود با و ظل علم دایمان است اگر کسی ناظر شود داز ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور بر ششیت نیست محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هسته چنانچه این نفوس یک امروز مؤمن هسته برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و بایمان با خود را مغز و مفتح و در رضای حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اضرای او است بخوا شرف و اگر نزد کسی این علم و عمل با و باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور فانی بقاء محب خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علم الله ذلک العلم و نه ذلک العلم اگر این علم در میان مردم بفضول امیر المؤمنین را مثل فضل رسول الله ص دانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر شیت را نموده نه بجز ذات ازل را بدل است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشکال داین بعین اشیاغ مرابای سنده بر شمس است

زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرایا که نفس است بر حقیقت
 برداشت و کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسی الی ان منتی الی
 ذلک الظهور فانه مرات الظهور قطوبی لمن قد استغل فی ظله فان اولک هم اصحاب
 القدر و ادلاء اسم القدر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبهم احد من العالمین
 الا من شاء الله انه اذا حکم شیئی فاذا یخلق نایباً و اعلی تماشاء انه علی شیئی قدیر ثمه این علم ایله
 در ظهور من نظیر به الله اگر کل ماعلی الارض شهادت بر امری دهند و ادشهادت ببدون
 انکه آنها شهادت داد و شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس است که
 تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردد قسم به ات اقدس الهی که بجز او کلام
 بهتر است از کلام کل ماعلی الارض بلکه استغفار میکنیم از این ذکر افضل القلیل کجا می تواند
 انوار شمس در مرایا مثل انوار شمس در سماء گردد و ذلک فی حد الاشیئی و ذلک فی حد شیئی
 ای شیئی بالله عزوجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
 ثواب آنچه که توحید کرده اند گیتی خدا را بلکه توبه میکنیم از این ذکر افضلیت بلکه مثل بنان است
 که زودم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیئی و آنچه تکلم با او
 عیناً تکلم خداوند است در حق آن شیئی اگر در زمان ظهور او سلطان باشد و ذکر
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآت است که گوید در مقابل شمس که در سن ضیاء
 و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غیبی خود کند
 نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
 و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبای جنس او که در
 عداوتند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان و فوق ارض

لایحی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شیش غنی میگردد
 در ظهور کلمه میخوابد باشد همچنین اولو العلم و همچنین اولو الفنا و همچنین اولو القدره و همچنین
 اولو العزة و نیز این را لحاظ کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که
 مایه کربه اسم شیئی است و اظهار وجود کن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاصی را
 که خواستند تصدیق رسول الله صکنه بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان
 نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار دوست
 بهقاد سال بدرجات مالا نهایتی بطور اول او در قرآن شده این در ضمن اقبال است
 و چگونه ظلم در ذکر غیر اقبال بکرد که بخوانند با ایمان من فی النار ایمان محض حبت و ناز
 و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند در شهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که
 شهادت ادعین شهادت الله بر کلتی هست دهند بچگونه کل با ایمان با و مومند و بدین
 ایمان با و حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء اوست جاری کند
 چه حد است او را حیف ذکرها است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در آنها میشود
 و در او بفتوای خود ایشان میشود فوالذی خلقناهم و برمی شنود و تفرد بالعزة و تقدس
 بالعظمة و توجه با کبر با و المنه بیج ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب برود
 توجه با و میکند نیست بیج غنی از نظر بر نفس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرآه دیدن و آن
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
 احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل ایل باشد و علم
 باین والله بجهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحجب الله ان یدکر من لم یؤمن بالله
 و الایة و الهدیج النقیین

باب ثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لا یجوز السؤال عن تظنیسه الله الا فی الكتاب وان عمل بکتاب من ان
 بالبیان فحیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء
 مخص این باب آنچه سوال عن تظنیسه الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست
 زیرا که مقام او تمام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در لعل او ظاهر و اگر در امکان
 ضعیفی است از شیخ جواد است و اگر شیئی هست بشبیه او است و اگر کسی میخواهد علم او را
 ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را
 مشاهده کند نظر کند باولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده همچنین دلی
 القدره از ظهور عزت او است همچنین ادلوا العظمة از ظهور عظمت او است همچنین ادلوا القوة
 از ظهور قوت او است در بیان از اول تا آخر کمن جمیع صفات او است در خانه نار و نور
 و ارواح آن در روی ارض ادلاء علیه بر کلمات او هسته از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
 و ثاب در قرآن از برای اسم و ثاب در بیان خلق شده همچنین در کل اسماء و امثال حق
 حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باوست میگردد نزد شبیه او و هیچ کس
 از برای او از نفس خود او عظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بجز خود
 او شرف میگردد و از مطامع هم افضل او مستثنی میشود و از مقام عزاد مستیز میگردد و اگر کسی خواهد
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و اینی باشد از
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز نماند در شان او نیست سوال کرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میفرشد سؤال شود از بهاء گاه چند مرتبه بگوید و مردود است بهین
 قسم است اعلیٰ عن خلق نزار الامایصف به نفسه یوم ظهوره گو یا می همیم که کسی در کتاب خود
 از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤلفه نزد خود داد و در جواب نازل میگرد
 من عند الله نه از قول نفس خود انی انما الله لا اله الا الله خلقته کلشی وارسلت انزل من
 قبل و نزلت علیهم الکتب الاتبعه والاله ربی و ربکم فان ذلک لهدی الحقین سواء
 علی ان تؤمنون بی فاکم انتم لانکم تمهدون وان لم تؤمنوا بی ولا بما نزل الله علی فاذا انکم
 تجتنبون و انی انما کنت فیما عنکم من قبل دلاکون فیما عنکم من بعد فلتصبرن انفسکم ان یا
 خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی ولا بما نزل الله علی مثله عند الله کسل من لم یؤمن
 بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمن من قبل محمد رسول الله و الفرقان کیف انتم یوم
 لا ترضین ان تمسبن انفسکم الیهیم کذلک انتم ان تعلمون سده خلون فی دین الله و لا ترضین ان
 تصبرن فی البیان بعد ما نزل الله علی الایات من عنده انه علی کلشی قدیر و انی انما نطق البیان
 من قبل قد اظهرنی الله مثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی تم بالبیان من قبل فطر عن
 فی امر الله ثم ایاه تقون و لا ترون فی الاله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب
 کلشی رب ما یری و لا یری رب العالمین فان مثل ما عنکم کسل ما یدل المرآت علی شمس السماء
 کذلک ما انتم تسدلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله
 فانتمون مختصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الاده خلوجید و سمو تقدیس و ارتفاع
 تسبیح و امتناع تجیر علی و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دست میدارد اخذه فی کدالات
 کتبه الاله و بر حسب اد دارد اح و نفوس و اجسادیکه دلالت کتبه الابه و حرف حق او
 که همانست حرف حق بیان و همان بوده بعینه حرف حق قربان و همان بوده بعینه کتبه

الف و تا و زاء الی ان مفتی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه اللسان
از همین عالم گنجه ششاد دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکل نیست که از برای خدا
عوالم و اودام مالا نهایت بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حرف السبع و نه حرف حی آن الاحرف حی بیان و نه
اسماء و الا اسما بیان و نه امثال و الا امثال بیان و اوست که معروف است نزد کلی
پیش از کتابیکه منسوب الی الله میباید ولی کل از عرفان او محجب و از کتاب اولی خبر آقا
مومنین همان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظیره الله را که اوست بعینه مشیت اولیه در کل
عوالم و کتاب اوست کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او بزوده و نیست الا اهل علی الله
و کتاب او بزوده و نیست الا ناطق عن الله و اسما او بزوده و نیست الا متجلی از اسم الله عزوجل
و امثال او بزوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا
هو اما کل لم یخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در
اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که مکتوب بر او
همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر قطر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نیکوید که من آن نقطه هستم که از فلان
سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تزل نموده و نزد اولو العلم حکم بنیاست عقل
او میشود اینست که نقطه بیان بگوید امروز منم مطابق مشیت از آدم تا امروز که مثل این قولی
میشود و از اینجاست که رسول خدا ۳ نفر بوده که من صبی هستم زیرا که آن دختی است که عیسی از
خود ترقی نموده و بان خدا رسیده و همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید قطر بضعف مردم نموده زیرا که

شی رو بنگواست نه نو اگر چه ان جوان چهارده ساله در صین نطقه آدم بوده و کم کم ترقی نموده
 تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر
 امروز یکی از مؤمنین بقرآن بر خود میسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین باخیل نقطه حقیقت هم
 بر خود میسندد و کذک در بیان و بیان هم بالنسبه بن نظیره آنکه چنین است الی بالانهایه
 بالانهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیفی است و لی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
 که در صین بلوغ صمد بلوغ اشرف تر از اینست که تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد
 بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غمین دارد نصد ظاهر اولی ظاهر هزار صین را ندارد
 همچنین در اعداد کتوبیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری باشد عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
 قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عظامی جدید خداوند و در اول نمانی میکرد
 چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض منسوبه قبل خود را داشت نموده
 باز در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض^{اولیه}
 بر او هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل بر شی که در عین آن کوه بوده لابد در ظهور بعد آید
 داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عز اعراف این
 که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
 کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در
 کتاب او دالی بالانهایه همین قسم ترقی نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد
 در نزد هیچ ظهور شستی نیست الا آنکه بهمت او نیست که کل را راجع با ظهور نماید که از انجا
 و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده آید شجاعت
 بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت نمایند یا آنکه بعد از اسباب بر

ایدی ایشان جاری شد و بریان امر الله را میبندند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
 اولواکلم و علم زمان من نظره الله در ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل سائر
 بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را هست و زریده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ
 شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر مخلوقی که کل اعلی الارض
 در داخل آن ظهور بدین بدن او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لامیزل سائل از فضل
 خداست تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و
 هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل اعلی
 الارض را قطع از رضوان اعظم خواهد فرمود و انکان علاما مقتدر اقدیرا

الباب الرابع والعشرون الواحد الثمانین

فی حکم حفظ البسیان باعزما میکن عند کل نفس

مخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه
 بانها در هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و اتعاع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر
 میشود و جایز نیست الواح خفیه الا آنکه مجله شود و بنحو ما هو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل
 قرآن خورد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بعین معنی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان
 صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باد عطا فرماید و اگر باد زرد بوزیر
 و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را
 با علی میبکند عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست
 که بیان هزار مثال ذی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در او است از برای یک مثال
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انك مضاعف مشو و حسنات او و روزی با لاعد از ملائکه مالک کلینی براد صلوات میفرستند
 و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علو صبح آن وقت و زدن آن عظم
 خطان بطراز الواح او کرد و نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لاین نیست که در خوشی آن
 نوشته شود مثل آنچه در آب طلب است که کتاب را از بهاء خود بیرون ببرد و محل قول در این آیه
 آنکه هر کس در صبح خود لاین است که بیان او پس کشد شی باشد اگر چه فوق او بالا نهایت و دون آن
 بالا نهایت باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را در رضای او در تلاوت او است یا نظر
 او یا بخورد او که کل فتی بمل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفسی نیست که
 مد و روح آن تلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم صل
 علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالسوءة و العذر
 ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده ان کان فضلا غنیما و کل بما بیان من
 نظره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان با او آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان با او ندارد

الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

من امن من نظیره الله فکانما امن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم من لم یؤمن به وان آمن بالله و ما امر
 من قبل فکانما آمن ویدخل فی النار لمنخص این باب آنکه ظهور را الله در هر ظهور که مراد از مشیت او است
 باشد بهاء الله بوده و هست که کلینی نزد بهاء اولایشی بوده و هستند هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد
 گویا ایمان آورده نظورات او کلا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در انظور بنان
 ظهور است نفس چهارده سال قبل آنکه بنورده زرسیده نوزده او در همان چهارده هست ایست که هر
 کس من نظیره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند
 از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری دهر کس ایمان با دنیاورد اگر چه در کل عوالم و ایمان و رضای خداوند بود
 کل هبساء فتورا میگردد کانه ما امن بالله طرقة عین چنانچه عین قسم در نقطه بیان ظاهر است
 نزد اولوالافئده و در فرقان انکه است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص آورد به عین
 ایمان آورده بخداوند داد امر او در کل عوالم دهر کس ایمان با دنیا آورده ایمان بخداوند نیآورده
 داد امر او در هیچ عوالم این است که حکم ددن ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن
 در آن زمان دلتفتن الله ان یا اولی العلم کلمه اجعون چه با نفسی در ظهوری مؤمن در ظهور
 دیگر در بار و چه با نفسی که در ظهور قبل در بار و در ظهور بعد در حجت و از برای ظهور الله نه اول
 بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار بار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از هزار بار
 مؤمن شود کل این عوالم او مبدل با ایمان میگردد و اگر نفوذ باشد بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
 ظهور آنچه رضاء الله است و در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در عین ظهور رسول الله ص
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن
 در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من نظمیسره الله امر مؤمنین بیان
 الی عین ظهور او آنوقت مجد میشود در رضای او بطور اولی و لا یزال این شان مثبت بوده
 خدا الله و خواهد بود و هیچ ظهوری میشود الا الله از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بطور بعد
 عهد گرفته میشود که اگر دفا کنند احدی در بار محلی مانده چنانچه اگر حرف کتاب الف دفا
 بعد میسی ۴ نموده احدی در بار نمازده بود عهد ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
 کل در نزد ظهور ظهور الله مستشرق بعضیها اشتراکات گذشته حکم ددن ایمان بر احدی از
 اهل فرقان نشده و احدی از آنها در بار نمازده و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند
 عین نظمیسره الله احدی در بار نخواهد ماند و حکم ددن ایمان بر احدی نخواهد شد ولی در بار ظهور

بوده که قدر لحن فاصد نشود ما بمن ظهور و ایمان کل من آمن بالیمان که بقدر طول الی المتعاش هم آید
 نیست که بماند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در ناز بوده و هست اگر چه
 امید افضل خداوند عطف و رؤف این است که در صحن ظهور با و امر عالم خود در الواع خود کل
 عباد خود را ازرقه بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم بیان که تا خیانت یا مستغاث شده در ناز بماند
 چه کسی عالم بطور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بقطعه حقیقت نمایند و شکر آهی سبحا
 آورند اگر چه امید افضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الیل
 آیات الوجود علی نفس نطقه اذ الخیر عرف به وهو لا یعرف بدون سبحان الله عما یصفون
 الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

لا یحوز العلی الا بانوار النقطه

مختص این باب آنکه جایز نیست علی الا بانوار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای هر حرفی آثار
 ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
 و تقابیر مخصوص انبیا و صور حکیمه مخصوص بابواب ولی کل از این عسر مشرق میگردد تا اینکه
 کل این آثار را در حقیقت اولیه بخواشرف مشاهده کنند و بیج عزری از برای ایشان غیر از سبق بانوار
 که اعزاز کلینی است عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل همین سطل است
 و از صحن غروب الی طلوع من بطین الله آثار فرضیه مرتفع و هر حرفی و کل من آمن بالله
 و بالیمان در ظل آنها سطل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعاً
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و بیان تجاوز نماید در ظل او محسوس و الا لایق ذکر نمیگردد
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بخواهر مسائل و تخلف در اقوال و دلائل و تمثذ
 با آنچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسب بانوار کواکب

بل یقیناً بهترین احد مبینا سبحان الله عن ذلک تیسرا عظیما و تعالی الله عن ذلک علم
 کبیراً و بی سبی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد و اسماء الله و اقترانات کلمات شاه
 و اقترانات امارت شاه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس به نحوی که شایسته
 می تواند دید و هر اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
 زائد نگردد و از او حرفی ناقص نگردد الا آنکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی بنا سبب است این نیز
 با آن نحو تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه احکام
 و نظم از نظم اول میگردد طبعی لمن یظن ان نظم بهما الله و یسکر به فانه یظن و لا مردل من عند
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم با نظمی است
 که بر حدود ظاهریه شود مثلاً اگر در دعای صیدی است پهلوی مسم ذکر شود همچنین خلقت آنها
 نکرد آیات در علو خود و سماجات در سمو خود و تفاسیر در تعدد خود و کلمات در افز
 حدتس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
 بنوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشغلون بامر الی ان یفرج لار
 عنهم یظنور ما هم به باللیل و النصار الی الله ربهم ربهم ربهم و اگر ظاهر شود و نشاء کسی را فیه
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در چمن که اکب و این وقتی است که کل را در حجاب
 بیند چنانچه نقطه بیان است تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر
 بقوه پنج شون علیکه که یک حرف از تفاسیر او معاول نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فانه من عین بقی ان یک
 عند الله افلا تنظرون

کلمات الأبا حسن الخطّ اذن یکن عند احد حروف من دون خط الحسن فیبط اعلمه ولم یکن من المؤمنین
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه مشی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است
 وبعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در
 مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
 ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر آنکه تسمیه بجعل بیان
 در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله شوق میگیرد و اول من قد سمی نفسه به ات
 جل جلاله حیث قد نزل فی انی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل ترسیان در اسم او ظاهر
 زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد لله میگیرد تا آنکه مراتبی باشد از برای نقطه بیان
 که آن مرآت لله بوده و از برای من مظهره الله که او است مرآت لله و آنچه که در بیان
 است که لله باشد از برای الله بوده و هست و در ضمن صورت جامع او است و در ضمن
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگیرد زیرا که ایشانند که لله
 بوده و هستند ولی کل راجع بیاب اول میگرد و چنانچه در نقطه بیان ظاهر از مافی الزام
 لن یعدل شمس السماء و ما من الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب الارض
 و ما لا یری رب العالمین و ان الحكم لآله واحد لا اله الا هو الرحمن المتالی المنیع و اذن داده نشد
 که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در صد او است
 نه در حد فوق او و نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بآن حرف
 که در بیان است با علی با یکدیگر فی الامکان فی صده مرتفع گردد که در مؤنن بیان دیده نشود
 یعنی الا آنکه آن شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الخیه چگونه میزنند
 و طرزیت از سایر عمل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در شرف اض باشد

بنفسه احسن او حسن آنچه در زود او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سببی است از برای
 جذب کل ادیان برین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد تا اینکه بنفس خود
 صورت وارد آورد و در پیشی زیرا که خداوند دوست نداشت که نظر فرمایند بغض مؤمنی در حق
 بل کل علی قدر استطاعه الیکفون گویا الآن در این جبل مشاهد میشود که بیانههای مطرز زود اول بیان
 هست و بتلاوت آن منقلب میگردد و آنجا مستند شده اند که با بیانههای خود زود
 من طغیبه الله و افند کردند که در خود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد
 او محجوب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتسفن الله ان با اولی البیان کلهم اجمعون
 الباب الثامن والعشرون الواحد الثالث

من اراد ان یغیر شیئا من آثار النقطه او نشی فی رضاه الله من کتاب لایحوز ان یائی نسخالی
 احد الا ان یستخلفه علی احسن خط بخط او بخطه و نه فاذا یکل عطف انه و الا لایحوز
 بمحض این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نطفه
 آن شیئی الی ما ینتی الیه فی حد الکمال برفتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ
 نفسی بقدر ذوق کرده وارد نیاید و ما لایحیث را متخل بگذرد از آن جمله است که حکم شده هر کس
 تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علم اشیا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخ اصل
 برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخ دیگری داده
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد دیگری برسد که اگر درون این شود و بط
 عمل او میگذرد الا در موافقی که با مری میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخ بهتر انجام دهد که
 آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخ خوب از برای او تمام
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان ان

محبوب تر بوده و هست عند الله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین
 نوع حکم نماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ نمایند مثل کتاب مصائبی که الآن در این
 جبل است از غشی او ن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سودا در غیر محل آن جسم رسد
 لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق قلنا لطفن فی کل صناعتکم ان یا اولی البیان
 علی حق ما اتم علیه مقصدون قل ان الله اللطیف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن علیک
 سلطان لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لظانا لطفنا

الباب التاسع والحشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یرف ما ملک الله فی آثار النقطه کیف یشاء و منی تعجیح بحبه الله
 لمحض این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند درهما و بیان
 صرف نماید اگر ممکن بود که کل با علی الارض را بجاء یک بیان قرار دهد بر آنیه اذن از برای
 او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من مطینه الله لطفت گشته جانی که در اثر او این
 نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن نامی الف بهانی بالا
 یحصی در اسلام باشد و غیر نزول امروز جلی باشد که مجزه مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا
 که مقرر است عرش الله بوده و هست چه بر سر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر
 از برای استعمار مومنین بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجین بر آن نموده و
 الان النور و الظلمه عنده سواد کلیتها یجان بحمدہ بالعشی و الابکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما
 دون الله ذلک مقام عبودیه لذلک المقام الذی بیعبه الله باللیل والنهار و یسبح له

بالعدو والآصال لمخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرمود
 یکی مقام غیب ذات او که نظر الوهیت است که آنچو آیات نازل میفرماید از قبل او میآید
 و او است که موصوف نیگردد هیچ وصفی و منوعات نیگردد هیچ نعمتی و متعالی است از
 دنیائی و مقدس است از هر کافر و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ولن یوصده سواه
 اخلق والامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق واز
 دون الله خلق وكل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و
 آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است
 در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو الله و تمویز
 و کینویت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بجهت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای
 است و الا آیت لم یوظ نسب گردد که اگر آیت لم یوظ گردد خلق او میشود و ادبش نمیکند
 الا بما یدکر به ذات الازل و از برای او آنکه وحدود است نیست و قرب او عین بقا
 و بعد او عین قرب او است و اذل او عین انزاد است و ظاهر او عین باطن او است
 علو او عین دنوا او است و دنوا او عین علو او است و کافرا او عین ساج او است
 ساج او عین کافرا او است و کینویت او عین انیت او است و انیت او عین کینویت
 او است لم یزل الله کان الهم و لا اله الا هو من الکت و کان رباً و لا مرئوب منها لک
 کان محبوباً و لا جیب منها لک و کان معبوداً و لا عابد منها لک و کان مقصوداً و لا قاصد
 منها لک سبحانه و تعالی عن کل ما یدکر به اسم و صفت او نعمت و سمته لم یزل الله کان
 و لا اله الا غیره و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لا
 ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله یلیکاً و لا ملک سواه و لم یزل الله علاماً و لا علام سوا

لم یزل الله قدرا ولا قدر غیره ولم یزل الله کیمانا ولا کیمان دونه ولم یزل الله خلقتا ولا خلقتا
 سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی بینة وکل الصفات فی قبضة ریح له ما فی السموات والارض
 وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقت می شود و
 هر کس دعای سبحان من هوشی لایموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در خود
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فردا است و نظایر او اعزاز کبریت احمد و
 ده آخر هر ظهور متنوع تر از هر متنی و مرتفع تر از هر مرتضی بمثل آنکه میگوید سبحان من هوشی لمن
 یفتی و آخر هر ظهوری بعلوئی میرسد نظایر او در افشده مسجین که شوی بر کل داده واحد
 ظهور شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهور شوی ایشان نمیکند بلکه مشا
 سبحان من هو صادق لمن یصدق در آخر ظهور بعلوئی میرسد که از علو شاعت و رفعت
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد
 و بر تصدیق او افتخار را در حق خود میکند ولی در اول ظهور سبحانی اعزاز کبریت احمد است
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی بر صدقی او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء
 وصفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود
 را در نزد او محسوس می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم
 عالم لا یعلم فواد کیت و او خود را در نزد رسول الله صیقلی میسازد و می بیند و
 همین قسم ناظر کن مظایر اسماء و صفات را ولی این بجزی است عظیم بنظر نظر نفس آینه
 بعد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده میشوند بنظر غیر ظاهر در او که اگر
 غیر این باشد دیده میشود که مظایر حقی موت ایشان را درک میکنند و همچنین در کل امثال و صفات
 ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هوشی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات

اینها چند همچنین سلطانا اذلا سلطان دونه و عالما اذلا عالم سواه و همچنین مستدر اجبت لامعنه
 الا آیاه همچنین صادق صیث لم یکن صادق غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و
 آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کنونیست هر شیئی آیتی عن الله بوده هست
 که با تو حمید او را تواند کرد و آن آیت از شیئت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
 و در نفس خود شیئت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا
 علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در عین بوجه
 بالله خلق نمی بیند و در عین ذکر خلق بجدای میزند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او
 بوده هست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
 توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرف گردیده دلی
 دلالت نکرده در عین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تخیلی باوشده دلالت نمیکند الا
 علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلشی
 شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت کلشی از شبح مثال او خلق شده
 و همین قسم که از برای او و آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند
 خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی بآیت خلقیت عبادت میکند محبوب
 خود را ولی بر نسیده و نمیرسد الا بآیتی که عن الله در او است که مدل بر او است غیر
 غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از او لو افشده نظر
 نکرده و نمیکند الا الی الله و حده که در کل اسماء افنده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
 عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او
 چنانچه در تفسیر آن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در آنها غیر آن دیده نشود در مرایای این اسماء هم که افنده موصوفین باشد غیر آن دیده نشود که اگر
 نفسی در صین اسمی نظر بغیر آن کند در آن صین محجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشت چنانچه
 ناظر در صین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
 مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلی میگردد از او در نفس مثال است
 که قائم بجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و
 همچنین نظر کن در مرایای حروف حتی که اگر در مرآت ایشان اسم حتی دیده میشد قبل از تجلی او
 باید دیده شود و حال آنکه از صین تجلی بجلی دیده میشود که گویا در این صی نیست الا او مثل آنکه در
 مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
 که اگر در مرآت بود باید که حروف حتی قبل از آنکه مثال ذوالشال در آنجا ظاهر شود و اگر بزرگ
 حتی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت بینی است که کمون بوده و در
 این بحر است که کل در نفس نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
 او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشابه کن کل اسماء
 و صفات را و در آنها اسمین الا الله و حده و نظر با سمیت و آیهیت و صفیت کن
 که مجرب میگردد از مقصود و از این صراط دقیق است که در سفر آن فتح ابواب اسماء
 گشته و مظاهر واحد قبل بیان نغمه بوده و اگر جهانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام الله
 علیه ذکر شده القى امرتی بالرجوع الی الآثار فارجحنی الیها بکسوة الانوار و هدیة الاستبصار
 حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر من النظر الیهما و مرفوع الله
 عن الاعتقاد علیها اکت کشت علی کشتی قدیرا و امروز هم از کل مرتفع است سیر دلین
 بحر زیرا که نمیتواند در صین علم بر آیت نظر بر آت نغمه این است که مرتفع شده از کل این حکم

اذ لا اله الا الله في الاسم الا الله ولا اله الا الله في بحرا الحق ولا اله الا الله في بحرا خلق اذ لا اله الا الله في بحرا الحق الا الله وان يرى جهة الحقيقة التي هي الآتية بدخل في بحرا خلق ولم يبق في ذروة الحق بل يذكر فيه اسم الحق اذ لا يرى فيه الا الله وذكر كل انسا في بل در هر شئی این دو آیه را خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنید متعلق الی او و مادون او خلق او بنید و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منتقع گردد بسوی او از جنبه غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با تسبیح فضل در حق امکان کنن و اصل بلکه همیشه در خود الی عبودیت خود را و این دور تبه ذکر نمی شود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او معتقد نیست که عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء واقع علیه اسم شیئی حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این معتقد در نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند عبد که بتبارسد و بعد از خردب این شمس غیر از من سبطی شده الله معتقد بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در افق کل ظاهر میگردد و اگر نفسی خروج نموده و در بحر فواد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله را مینماید که با سوا خلق او بوده ایستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را منتقع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شرح ظلال آیات او خلق میگردد که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وانی اذ من کل ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه اتی اما الله لا اله الا الله لم یزل دلایزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله است مشرق بوده دست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت او دست و کینونیت او خلق الله بوده دست و این صراطی است که از اوداق تردد علم خدا نبوده و نیست در همین نظر بخداوند بان آیت کل ما وصف الله به نفسه و وصف میشود

و در همین نظر باین آیت کل ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل السمکان آلتا و ما دونه خلق له و لم یکن بین الله و مین خلقه ثالثا و اما الثالث خلق له لآله آله هو آنا کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله

یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

لمخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لمن یدرک و لمن یوصف و لمن ینبت و لمن یری بوده دست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد که ذلک این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که او را علم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتضاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من عظیمه الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیکردد اگر چه با علی درجه توحید میرکند چنانچه موحدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله از برای ایشان بخشید علوه علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در تفسیر آن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم کنونی و استیلائی حق محمودی ولی، ینفقد که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان بخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من عظیمه الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیکردد اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر باینان با و ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای الله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن عظیمه الله رجوع با و است و اینکه ذکر میشود که رجوع با و است مثل نسبت کعبه است که میت او خوانده میشود که از جهت علوه و سمو او نسبت بخدا داده و همینکه این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مستقر نشی نمیگردد و اول خلق نشی تعلق میشت است با او و آخر خود او رجوع او است با او و اگر
 بیست و شش وعده قبل از آنکه امر فرماید من بطیخه الله بار تعاض بیان کسی داند از زنی از زمین
 بردارد یا بنگد او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمره و جود آن نجات دهد از برای امر
 ذات حروف استج الله کرده و جزای کلینی با داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر تعاض
 باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن نشی باشد و الا رضای
 او است جنت فیما روید و فیما فعل و فیصل این است ترکل وجود و غیب هر نار
 و نور که اگر کسی مستک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد و در
 نطال جنت مستطل باشد و الا در بهر مت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
 عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در ستر آن از برای مایا می الله واقع شد گفتمند ما از برای خدا
 میکنم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه بومنین او واقع شد از حروف قرآن
 میگردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحق من بظهور
 که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزن ندارد
 الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید
 و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بعتل خود حکم نموده و قبول حق نموده
 و بر شئونات محبت محبت نموده که حجت الله صین ظهور بالغ است بر کلینی زیرا که آنچه آلاء
 می بیند که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکفر مؤمن بان نبود تا بهضت سال
 و حال آنکه محبت همان است که بوده است و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه
 در بیان الی یوم القيمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن
 محبت مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجت الله صین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه

مین نزل بیان اگر کل یومین بقرآن میخواستند ایمان آورند با و بل هر نفسی حجت است در حق ایشان
 بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکل مثل آنکه با قول مؤمن فرموده همان شئی که او
 ایمان آورده همان شئی در کل بوده چرا محجب مانده و همین حجت او را معذب میفرماید تا
 وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان الاله الله حق

لمحض این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود هیچ چیز مثل باده زیرا که باده اعتراف بقدرت
 او است برایشاء اگر نفسی عبادت کند او را آنچه در امکان فوق او متصور نیست
 همچنین که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواد او را داخل
 در بار فرماید قدرت در بوده دست و لم و بم کسی تواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
 در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متعلق عصیان او گردد
 اگر ناظر بداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواد او را داخل
 جنت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گشته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و
 متعالی است برای خدائی که مقدرن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگردد
 و بدای او از قدرت و نزد هر طور شتی برای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده ایمان
 و جنت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد و حکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت
 فرماید و الا نزد او چه تر آن و چه بیان و چه قضایای فرغانیه و چه بیانیه این نیست الا
 ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای
 خود بوده هستند و از برای ایشان شئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای شتیست

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده است و ظهور و بطون صفت
 مشیت است و اول و آخر هندی سه اراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او
 بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محجب گشته که اسم
 اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در
 خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگردد و اولی که در صفت مشیت ذکر میگردد
 خلق اولی است که در صفت ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل
 شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در نازل این ذکر اولی
 است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محجب از ظهورات اسماء گشته که بهر شیئی در صفت
 خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی و
 امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بیابای او که مثل بحر انهایت منتهی بوده است
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده شاهد این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در
 فرقان با اسم شیخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همینقدر که بر تبه قضا آمد بداء
 از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدانی در آنچه فنا
 شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حق بهر شیئی بود
 دست و منقلب از هیچ شیئی در هیچ شان نمیکردد الا ان یشاء الله ان علی کلشی قدیر
 و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب
 در رکن تراب و رخص خود منتهی گردد مستثنا آنچه در حیات رسول الله ص حکم شده و بداء
 ظاهر شده همان ثابت است الی عین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است
 الی یوم القیامه ای ظهوره الاخری فی اخریه دهنی او منعی عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شد اسمی او بعد از او در بجز قضایای او شتر آلا در مواردی که یقین نموده اند
 برضای او که اگر ذکر می شده بعینه برای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده
 بگذارد و در کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت برای
 باطنیه او یا مؤمنین با او بوده است ولی چون کسی نباشد او را با ناماستیزگشته و
 او نام در آیام بطون خود غیر از آنچه در آیام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
 برای آتی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سر بر جا مستقر گشته اگر چه آنچه مایکن در امکان بود
 عروج نموده باشد که نظریه با او شرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر بمنتی رتبه
 نازل منتی گردد بر سر بر خوف ننشسته و نظر بر برای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
 از آن است که منتی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان
 ظاهر گشته اگر در حق شینی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
 و اگر در حق شینی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه دنار او بعد از او فانی بوده و هست
 و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محجب گردد
 شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
 بنتهای جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبیل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
 الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقام عدم نفعه
 که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن
 باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او باشد او ندیده و هست و الله بخیر
 المحسنین

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

فی ان کل ذکر عبودیت

مختص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد به کل انسانی و حیت کل اشیاء در حیت
 انسانی است که شال آن این است که اگر قطعه الماس باشد در نزد مؤمنی باشد اعزاز
 آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی در
 بیکل راجع میگردد با اسم و صفت اگر فرآود اودل علی الله است در ظل له الاسماء بحسنی
 عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی
 حدیث لیس الا الله و اسماء و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفیت بر او میگردد و الا
 در نزد هر طور می در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتض میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت
 و صفیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که
 بر صفت حسنائی در احرف الفیت است ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز
 در بیان نفسی مؤمن باشد بانه و آیات اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سر نیز
 نشسته و بر غیر او اگر در منتهی متحد نظر باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهی ذات بوده
 و در نزد ظهور من عظیمه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن با او گردد لایق است که بر فرآود او
 شمس سسی طلوع و اسمیت در کینویت او متذوت گردد و بر نفس مؤمن در بسیار عید
 رتق او بوده و دستند چنانچه اولوالبیا کل در دست آن عبد رتق رسول الله بوده دستند بعد
 از برای عبد رتقی که بر مولای خود غیر آنچه لازم بودیت است دارد آورد حال نظر کن
 محزون شو و بین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنمایند
 در ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجائی رسیده که در جبل سلیمان گشته
 دکل بایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع گشته
 این است که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مرایا بضیاء او متحرک و از او محجب نه

نایمان در باب زنده و سؤال الله نموده امروز کلی مومنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و
 از برای ظهور او تضرع و ایتمثال و برودیت او در رویانهای خود اشعار و اورا بدست خود سخن فرستاده
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیدته من یوسف بیاع ویشتری ای اهل
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را براعتناق خود داشته باشد و در حق او
 روادانید آنچه که در حق خود که عبیدرق او بستید رواندانید نه این است که نشنیده باشید
 ظهور رسول الله ص را در قبل و احتجاب مظنرین با و بعد از ظهور او از او تا آنکه بخت سال
 و برودیتی در سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما ماکرده که اگر کرده
 بود در این ظهور این نوع نیشد از محبوب خود جمانوده دیگر در ظهور من عظیمه الله این
 نوع مکرده و اگر بر خود تسرار دهید که بر هیچ نفسی پسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوا
 گرفته تا اولوا الزرع بیرون رود انشاء الله براد حزن می وارد نخواهد آمد زیرا که شمس دریا
 شمس را نیشناسند الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه
 کل باوقانم است و از اثر جود او است خلق سموات وارض و ما بینما چنانچه احدی از
 دون حروف بیان گشت و ان من جوده الدنيا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم
 و من من تعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود ریشحه است از نظام
 جود او و قطره است از مقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در میل
 و نهار در اماکن غر خود از برای او گر یکسید چنانچه امروز می کنید و او در جبل باشد و
 حزن بر او وارد آید و بفضل وجود او شما تا کل از حزن مبری شده باشید فلظنر ان
 یا اولی الابصار ثم منتظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)
 فی ان کل اولی الدوا آیات له

مختص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر عقوبت مناسب است
 ذکر آن است و او است احق بک خود از کشتی اذ ارا او من نفس لم یقدر احد ان یقول
 له لم اوعم سواه کان اعلى الخلق او ادناه و علی ای شأن کان حکیم یا یشاء لا یسل عما حکم کل
 عماده حکم یسلون ثمره این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بمانیک خود حلال نیگردد بر ایشان
 اقران و همین قسم در صحن ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام بگرد
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با دنیا درده و اشد فرموده از هر عیبانی تا آنکه
 کسی در بوم ظهور او مبادرت با نکار نماید و اگر مؤمن نیگردد صامت گردد چه بسا که پیشتر ذکر
 او را دنی ایمن تصدیق نیکند و نزدیک میگردد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او
 از زمین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نیگردد الا با ایمان احتیاط کتبی ای اهل بیان که
 ظهور است ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق حق نکرده که آیات او حجت
 است بر کل و اگر تامل کنید فی ایمن تصدیق میکنید چه سستی در معجزه مابین کل قرآن و
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان با آخر که فوآد او مثل علی الله بوده با ایمان
 با دل نیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محبت سازید
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میکردید امروز نقل امر الله را میفهمید این حکم
 نشده الا آنکه مشایخ و وجه خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین و از محقق دین محبت
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بنهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و
 احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جهانی که محقق دین
 قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
 قتل باشد از هر شی که هیچ شی بیش آن نمی شده که هر کس بر قلب او ظهور کند قتل نفسی

از دین الهی بیرون می‌رود و معتذب می‌گردد و او ای که خداوند خواهد در او حرام می‌شود آنچه بر او
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوی قتل کسی
را و بد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئونات علمیه
نظاره گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را ای خلق منکوس
چه خداست که فتوی بر قتل نفس دهد و حال آنکه نمی‌توانید که از برکت آن نفس است
که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه برای بیت از قبل وارد شد با اسم اسلام کرده
و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس
حقیقت از برای احدی از متدینین ببيان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند از این
نبوده نیست و هیچ اشئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در سر آن نازل
فرموده من قتل نفسا کما تقاتل اناس جميعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین
چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس آن خوانده شده باشد
با وجود آنکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
دانستند از صدر اسلام تا امروز اثر می‌بخشید و هیچ عذابی از برای ایشان نشد از این نیست
که عیبیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود
که نیامزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند
یا العباد بانته مرتکب شود و بر سلطانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بیان
آنچه بر اهل و آخرت و ما بینها واقع شده رتفع سازد و هیچ ذمی نفسی را اذیت نکند از برای
آنچه که بر معروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برگردد دهد بر آنچه او عطا فرموده
بر ضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور من بطیخه الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او شوال فرماید تخفیف در راه
در آنچه برایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است
کفشی حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد حکم خداوند از او نگیرد و او است آنچه
مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محبت نگر
محبوب کل بیچستی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر آن
فرماید بعلو افتخار در سبیل او عیبی نگردد که اسم او ن در دیوان مقررین ثبت گردد
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در آیام محموده تعزیه
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه او
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر با جری علی شیعتم دلی باز در وقت ظهور همان که
تعزیه داری میشود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه میشود از او لو حکم جالس
گشته بر او و او لو العلم مفتی بر او و سایر در حجاب محبتین ذکر آنچه قبل واقع شده نم
لعل بعد برکت نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق معزوم نگردد از اشبا
مرا یا اگر مقبل باو باشند و الا لایشی مای محض که از اول عمر تا آخر عمر بمقتضای احتیاط او
عبادت و عمل از برای خدا میکنند دلی نزد ظهور او را ندیدند صرفند چه تر میخشد
ایشان را بلکه بعد ذکر لایشی که لاشعینی است عند الله لایق نیستند و حکم نمیشود
کند الامن بطیفسره الله و اون شجره طیبه است که بآیات و دینات ظاهر میگردد و
رضای خداوند و تجبید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی
نشد اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آید

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن سجداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطه در دین بیاید
 جائز نیست و از برای ایشان بر مؤمنین برین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و
 در هیچ مورد الا عند ظهور من طغیانه است و در دین حکم مؤمنین با او و میان که اذن داده شده
 از برای شیخ فلاک که کل را در ظل ایمان سجداوند و دین او وارد ساخته و بر مؤمنین بسوی بیان
 بقدر ذره حزن وارد نیاموده حتی در فتح ارضی هم بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا بهسر
 بوده بشونات دیگر ایشان را داخل در دین سجداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه سماع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را در این حکم بر عیسای اهل بیان
 است نه بر ایشان الا عند ظهور من طغیانه است که امر آنه امر مشرقه از ساحت قدس است
 آنچه با او امر آنه مرتفع کرده بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر است از کل علی
 قدر مایه بر و بقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یجسر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لانی ما بینهما و لا یجوز
 من شیئی لانی حکمت الامر و لا الخلق و لا ماده و نهما یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیء قویر

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شیء

لمختص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطوننی نبود و نیست و غیر از برای
 او نهم ظهوری و بطوننی بوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسئل ذکر شود و از برای
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یکلم مثبت داشت بلکه مثبت
 اولیه را خلق فرموده بشل آنکه کل شیئی را خلق نموده بنض او و او را بنصف خلق فرموده و کل را
 با او را نسبت بخود داده بقلو او دستواد مثل آنکه کعب را میت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواد است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را منظر
 لایسنل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد بمثل
 ذلک لاجبیر و لایبشیر و سایر امثال مثل این و او را منظر بفضیل ما یشاء و بحکم ما یرید نموده زیرا
 که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر
 نمیگردد الا بما شاء الله چنانچه ما اراد الله مشرق میگردد الا بما یرید الله غیر آن نتوان
 لایق این نوع عطا گشت زیرا که با آن خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند منظر
 واحد در امکان ظاهر نشده و درین اشین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و
 ما بینما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت
 بوده دست که در هر کوری بطبوری مشرق میگردد و منظر لایسنل عا ینفضل و بفضیل ما یشاء
 میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکره از این دیده
 نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی ظهور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفت در آن حین در
 جنت آن ظهور نیست و حکم حیوان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را یا این است که
 او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
 و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تعقلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او
 و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه با او نبوده و نیست و در ظهور فرشتگان
 محمد رسول الله بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او
 بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
 بود خواستند و همچنین حروف منکره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی حسبته باین بود
 که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر جنب آن عاقلین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان نبود همچنین در کور قبل از محمد صوابش این همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور با هم با بیت مشرق الی ظهور من طغیسه هات که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شئی قوه از برای شئی نیست در این ظهور و این است معنی لاجول و لا قوه الا بائنه العسله العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنیابت نشابه مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشانند محبوب خود را و غیر جنب و نایمب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در صحن قطع نسبت که قاطع بنفس از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریح نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن صحن لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگر چه چندی شود باست آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان او نیکو مشیت بوده باشد میگردد و این فعل زیرا که خداوند نفسی نسبه موده کل حول و قوه را آلا بخود این در صورتی است که نسبه از دین حق کند و در تشریح بخواب بینه و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواب بینه در صحنی که داخل بسیار نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بسیار آورده اند در غیر می حول و قوه مانده که استثناء شود زیرا که حول و قوه باشد در است صیسی مانده سخن که اگر مانده بود باید حکم بچئی در حق ایشان شود و حال آنکه نشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من طغیسه هات که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان عند ظهور او نماید حول و قوه بعثت الا انکه در ظل او ساکن گردند همچون اهل
 مالا تنایه تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده همان نسبت حتی است که بوده و امروز
 آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا انکه نیست حول و قوه الا بالله در هر ظهور آنچه
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین قواد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من بطینسره است
 بانه عزوجل و از مد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده نظرد
 اکنه و حد و دکن که شیت آیه الله بوده و لم یزل مد علی الله بوده اگر آدم اول از مد
 این بود امروز در ظل ایمان این نومن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهور می نومن است
 بآن نوحین اگر مد این ظهور از من بطینسره است نبود در حین ظهور چگونه راجع باومی شدند و
 منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالا تنهایه الی مالا تنهایه لما بانها
 فیما ایما که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول
 است در امکان این است هر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا
 بالله را مشاهد نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سواد
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر بفضل مایشاء و حکم مایرید را در حین ظهور می شناسد و در
 حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگرد و مظهر لایشل عمایسل
 و کل بامر سیشنون را در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محجب نمیکردد و قدر فصل بین کاف
 و نون از آن جدا نمیکردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر
 بر جوهر امر نمایند نه شتون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین سیر حقیقت
 وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهورانی که قبل شده کلاً را بعین شود
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله ص بود باین نظر کل نبیین را در

او مشایبه نمود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشایبه میکند چنین کسی
 لایق که من بظنیره الله را درک کند و بگوید باو در حقی که متوجه است الی الله اللهم انما لاول
 و لیس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده غنثی میباشد و آنچه در بیان بوده غنثی
 میگردد من بظنیره الله دیگر قبل او کجاست حق که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
 و انت الاخر و لیس و ذلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او است
 زیرا او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو
 نه در غیر مومنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون
 ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس و ذلک شیئی که اگر غیر او باطنی
 بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لاشیئی است الا باو و آنچه
 هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که منظر الله است
 و آنک علی کلیشی قدیر زیرا که غیب او منظر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب
 حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه منظر هر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد و لا
 شیئی میشود این است که عارف بالله در صین ظهور شمس حقیقت بختی حظ وجود خود رسیده
 و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذالمی زیرا که
 کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات عنصری
 او است این نوع مستالم میگردد چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر محجب از
 او گردد چند مستالم از او میگردد و این جتهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شرح جتی است
 که در نفس ظاهر شده چگونه فسراق اون شتر است در منظر هر ملک ملک وجود و
 حال آنکه این حجب بالنسبه حجب روح ذکر نمیشود همچنین حجب روح بالنسبه حجب فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن ترقی کند
 عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر شع شع آبی از مظاہر بکثیر دور شوند بلکه لم بز
 آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاہر تخیلی
 گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاہر حقیقی معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند
 مظاہر تسبیح معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاہر در این مظاہر نظر کنند بر
 ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب رضوانی میگردد و او
 شئی در نابین چند جوهر است این جوهر و چندر مجود است این مجسد و چقدر
 است این سافج و چقدر کافور است این کافور که کل لذت در ظل ملک او
 و نسبت باد منوچه زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عجب جام بلاراه
 حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طور رومی نوشد در جنب
 است اگر مستلذت عجب او گردد که کل حب در نزد اولادش است این اس
 در این جنت در حین هر طوری عوآن طلعت است و در حین عزوب در
 ال طلوع آن و حزن او در ساق او الذ است از بهر لذت مستلذی نزد او
 اولو العلم چگونه قلم جاری گردد در ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکن
 بنور از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نموده چگونه مجسد
 و چگونه بقامانی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که مستلذین بقدر
 کتر است از کبریت احمر بل لایوجد الا مستلذین باشیائی که لذت آن در
 اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر شده که هر نفس همیشه
 خود باشد اثمار کل بیان اینکه در کن کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل

کل خیرا مشابه نوابید نمود و محبت گردید که از کل خیر منوع خوازیه گشت و اقلاد در عالم جبردا
 میرنوده که اقلایک صباح توانید با او بود بطور لایق و آلا در جسد عرضی کل با او شب و
 روز بوده دستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب
 هم خواهد بود در هر غلوعرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیسان مثل ایسانی
 هستند که در آوا امر آن باون زنده و غیر او شیئی ندیده بل نیستی نمود را با دیده ولی از او محبت
 در نزد هر حکم نظر شمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت نگشته که این است فرد علم عمل اگر
 بعد می ناظر گردد فظوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکره ذکره کلشی والله خیر الذاکرین و او است
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزول ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس
 است در ظهور آخرت که بخوانشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد اقلک ما قد ذکره الله
 لا دون ذلک تا تسکمن فی اموکم فانکم لا تسجدن من شیئی فان امر الله لطیفه من فرشته و ان
 ذات فرشتن امر الله من قبل و من بعد اقلاتشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البده من الله به والعود به الی الله

ملخص این باب آنکه بدون الله خلق او است و بد کل شیئی من الله است با مراد و عود
 کلشی الی الله است با مراد نظر کن در سلوة که به از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
 بسوی خدا است با مراد نقطه بیان و همچنین در من لطیفه الله کل احکام بیان ربجاری
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بد و بر غیر او بلکه در هر جا
 بد فی تصور الی الله و همه جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بد و عود بظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حواله فیما صلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر با مراد تغییر دهند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بد نفس عود است و عود نفس بد و ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آفرین لایحی است ولی اخذ ثمره کسی نخورده که ثمره این است که امروز اگر کسی در خط بیان داد امر او نظر کند نه بیند الا نفس بد را که نقطه فرقان داد امر او باشد و همچنین در من مطنفسره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبارتی نموده و از ثمره آن محجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله بیدء کل شیء ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من مطنفسره الله طوبی لمن یدر که فاته لهو العسر فی الرجوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان آیات خلیق کتوبه کلشی و یرزق ویست و

مخص این باب آنکه کل شیء راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیات که واقع شود بطور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بانه آنها میگردد زیرا که آنها در بانه قبل بوده اند اگر چه بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقرر بذات حرف سبج نشد و الا اول که مقرر بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان درق

گلی و دینومنی این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تشریف است و بخورده این را آتات
 هست اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل است این است که اگر در مشرق یا
 مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات یا ظاهر
 کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او نظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد
 اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق
 شیئی و غیر الله میست شیئی و غیر الله محیی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف یا بدیگری
 این شئون را ظاهر کند بانه صدق میگردد ولی الله نمیکردد و الی الله راجع نمیکردد و من الله اطلاق
 نمیشود زیرا که در آن صین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکردد الا بدین دون نقطه بیان
 چنانچه لقمانه محقق میگردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد با این شئون
 اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آنچه نازل
 شده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل جمع میگردد چگونه
 محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الا الله که غیر او خالق و رازق و میست و
 محیی نبوده نیست و در نزد هر طور از نقطه محجب ممان که اگر قد لوجه محبوب بمانی در نظر
 فعل الله مذکور نمیکردی چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه بانه رزق
 است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که
 لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که ملوس
 میان ده نژد عارف بانه اعلی است از آنچه کل الآء ارض را من لم یؤمن بابیک
 حاضر نماید بمتی شان حب زیرا که این کانس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
 شان اگر چه بانه بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته
 و هنوز آند شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در نقل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذکات
 تیسرا عظایما و اگر کسی درک یک شان از شئون منطفیسه الله را نماید بهتر است از
 این که درک کند کل شئون بسیار را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر
 و در قبل اگر چه بالله است ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و انکر نفس
 اذن شافی شود از شئون بیانیته که آن وقت لایق است که در منظر فعل واقع شود زیرا
 که حرف حی آن ظهور بسیار باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حرف حی مستکند و در
 مقاعد آنها نروا آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
 که حکم بر او میگردد فلتنظر ان یا اولی الابصار انما کتبت نظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من ذاکم فلیکتب ذکرا سمه و ما قدر الله له من عنده الی یوم
 یظنر الله نقطه البیان یعنی کل نفس بما کتبت و انه لسریع الحساب و انه لغنی تعال
 ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بسیار الی ظهور من مظهره الله هر صاحب ملکی که
 بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبب محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است ظاهر سازد
 در ارتضاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
 مجرد بیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است
 که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین مختصرا
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که اداست اول تکثر و احد اولی بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی شبت نموده بود احصايشه ولی کسی که بر دین او حرفا
بجرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد بانطور قدرت الهیه و
همیند از لیه خواهد بود و از شرح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خودی از نفس
مؤمنی بگیرد و الله یعنی من یشاء بفضله انه فصلا کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا يجوز الله ريس في كتب غير البيان الا اذا انشئ فيه مما يتعلق بعلم الكلام وان ما
اخترع من المنطق والاصول وغيرهما لم يؤذن لاحد من المؤمنين
بمختص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرمود
از اصلی علو دلالت بر خداوند که انشی انالله لاله الانا تا باشد تا انشی اذ من کل ذره از
لسان او جاری شده و در هر شیئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه پنج آیت
و چه پنج مناجات و چه پنج تفاسیر و چه پنج علوم حکیمه و چه پنج اجوبه فارسیه که احق
محتاج با صدی نباشد و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی
در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است
تعلم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه بدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در
آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر می نباشد و نمی شده از انشاء مالایمن و لایغنی
مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکیمه و علم لغات غیر مستطله و مایشبه هذا و ما قد
فصل فی التصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتادین ما یعرف الفاعل والمفعول و ما
و نهما من شئوننا اذ دون ذلك لمن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کوه
اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخوابد فتم بیان را بهم رساند بقدر

ما محتاج خود را نمیکنند نه زبده انرفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
 متادین و متعلقین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و ادون کتابی است
 که منزله و مقدر سس بوده از شئون علیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این حضور نقطه هر کس
 واقع شده دیده که او میری بوده از علم خود و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
 تیضع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الهی است در کلام او و
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خود
 قدرتی باد عطا فرموده و نطقی که اگر کتاب سر سبی در مهنای سرعت بنویسد در دو شب
 و روز که فصل نماید مقابل یک قرآن از ادون معدن کلام ظاهر میگردد که مراد او ^{کلام}
 ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا دارند چگونه بر استیان از کلم
 و عرفان این است موبست الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه یو
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل
 خداوند نازل فرموده که کل ائمارا و در این آیه است الله الذی خلق سبع سموات
 و من الارض مثلهن یتنزل الامر بهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد
 احاط بكل شیء علما ولی در وقت مژده کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت
 و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند
 کل و اگر در من مخلصه الله که مظهر قدرت و علم الله است بآیاتی که خداوند بر
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
 خوانده و از مژده ادن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قاغم

آل محمد است محجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجب مانده بآنکه نظر در مظهر علم و قدرت
 او ننمورد و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شئی الا در نفس خود بالوئیت خود و در خلق خود بر بوئیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل است
 او محجب باین شئون علیه مؤتفک که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشئی میگردد مقترن و
 بایمان باو که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محجب این است
 که کل گویا امواتند و نظر بقره علم و حکمت نمیکند و اثر مردم در نزد ظهور من عظیمه الله
 استانی استند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
 آنکه کلام او ظاهر و در او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده
 والله تحقیق الحق و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشرون الواحد الرابع

من یتجا وز عن خدا البیان فلا حکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او ملوکاً
 او عبداً بخص این باب آنکه خداوند در حین نزول میان نظر کل خلق خود فرموده و حدود
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشد مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنبت بیان بقدر شئی
 محزون و مضطر نگردد بگداز برای هر شئی حکم فرموده که مقدرین بر هر شئی آن شئی
 را بعلو کمال برسانند که از جنبت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی
 نوشته شده باشد جنبت او این است که آن را با انواع تنزیب و طرز و شونی که

در مرقعات منتفع ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت مالک او او را با علی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد در حق آن مرقع ظاهر سازد او را از حینت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت پرانغ فیض نمودی و هر نفسی که از حد و بیان تجاوز کند سواد کلان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیکرد و ولی مراقب نفس خود بوده که بر من مطلقه الله حکم نکرده که او ن قبل از آنکه بشناسد بنفسی نفس خود را که اعلی عبت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی عین ظهور بر کسی نیست که لم دم در حکم او گوید زیرا که حد و بیان کلان از او است ولی مراقب ظهور شده که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر کلان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در عین ظهور نقطه بیان عین تجلی بر او نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب باشید عین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان با هم او قائم میگردند و یک دند بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی مالا تخصای پناه برید بخدا که اول مخطر در حق او بدون خطور بخت نگردید و شرف اول ایمان را در کن کنید اگر چه نمیباید وحدت را ولی عبت الله بالذات در همان عین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که تشریح آن است می بیند ما ایچسی که با د مومن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار با و ن نیز اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و بیان تجاوز نکند و این مطلب هم در سر آن محقق بوده چنانچه آیه و من لم حکم بما انزل الله

نفاذ نکند هم الکافرون با دو دنفودیکر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و
 با دو جز این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حدود اله و مراقب خود بوده که این آیه را
 در حق حکم منظمیسه الهه جریان نداد که ما نازل اله آن زمان حکم اداست چنانچه
 نازل اله در زمان رسول خدا قرآن بود نه نازل اله فی الانجیل و همچنین نازل اله
 فی القرآن امروز نازل اله فی الیمان است نه نازل اله فی الفرقان و از این
 است که کل بزعم خود نماند میکند و حال آنکه بر خدا میکند آنچه میکند زیرا که ذات
 ازل مقدس است که بر او حکمی با او حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
 است و حقیقت اولیه چنانچه نفس قرآن بوده ان الذین یسبایعونک انما یسبون
 الله و یحییون در کل ششون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقت
 ثانویه چنانچه زیارت جامع بکبره مملو است از این خوبیان من عزکلم فقد عرفک الله
 و من حبکلم فقد جعلک الله و من اجکلم فقد احبک الله و من ابغضک فقد ابغضک الله و
 خدا میسده اند که امروز در فرقه شیعه چند این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدینا
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را
 میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در صحن ظهور رسول الله ص
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یانی من بعدی اسم احمد ولی تا امروز نپوز
 باقی مانده و آن وعده قنطر عیاش شدند و کور و کور می بینی که در ملت فرنگ استند
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله ص نکور
 که قرآن باشد و الاکل صین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شد بحقیقت و

که محبت نازده در نازل شده و بزعم خود در دین خود هنوز نظرند ای اهل بیان ترجمه
 نموده که در وقت ظهور من طغیانه الله این قسم گشت و در مقام مظهر حکم اهل بیت
 بحقیقت نماند در حق شیعیان خود ایم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگانی مجتهدین که
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در
 حدیث مطول که محل ثمره این است که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی
 رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این قسم تنزل داده اند مطلب را و در
 حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر
 این است من تر منی من الله سترنی و من سترنی فقد ستر الله و حال همین که مردم بچهار
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر آن دیده نمیشود که در حق او آیه نازل می آید
 الله نازل گشته چگونه میگویند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بین یدی رسول ص را گرفته اند
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است
 که جهت اعلا ی رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این سخنون سکنه در این
 باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محبت نگیرد و الله خیر العالمین

الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع

فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مخص این باب آنکه در هر طوری که من عتد الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسمی انبارا
 نمیدانند چگونه و محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق الارض
 مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعیه منتهی گردد بلکه قبور یک نیست

با نیای قبل میسند در کوفه یا در سایر اکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه می بینی
 که امت موسی ۲ به بیت المقدس میروند و امت عیسی بقامی که از برای ایشان عیسی مقدر
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز بین خد مردم
 را که بقبول یکی از اولاد دائمه که منسوب با و است چگو میروند و از نظری که اثبات نبوت
 و ولایت و دین کل آیات نازل بر او میگردد محتجب شده و الا در جبل یا کوسا کن گشته
 و این را محبت کن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در شبیل که امت عیسی ۴ چگونگی با حال
 دین خود عمل میگردند و رهبانها در معبدای خود عبادت میگردند و آن شمس حقیقت تا
 هفت سال در حسیله از جبال کده برید اشخاصی که حق او را نمی شناسند محتجب
 و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سندی می بینی که
 چند خلق بکلم میگردند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است
 در این جبل و صده است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس
 است اگر الا نصایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر شبانی که ظاهر است
 که کل ظهورات قبل از برای رسول الله خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از
 برای قائم آل محمد ۳ خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد ۳ از برای
 من بطینه الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من بطیره الله از
 برای ظهور بعدی من بطینه الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد بعدی من بطیره الله

خلق شده و همچنین الی بالا نهایت شمس حقیقت ظالع و غارب میگردد و از برای او بدنی و نهادی
 نبوده نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بپندند نه آنکه نظر
 بشئون قبل گردد و از او محجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه
 بعثت رسول الله شده و آنچه که از دین عیسوی مرفوع شده بواسطه همین بعثت بوده
 و همچنین اگر در ظهور من مخلص شده اند نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بطور
 ذات عرف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبداء امر نمایند محجب از او نباشند
 بطورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس بالا نهایت خوابیده و بان مفتوح و عاقلند
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیة نزد او در ظن یک کله او است که
 بفرماید قدر خفناه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم
 بعین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر با ارتفاع نمیفرماید و الله علی

الباب الثالث والعشرون الواحد الرابع

کلیتی قیبر

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لا يجوز صرفه الا فی
 ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار و سبیل نیست گمرا که مظاہر حقه و دون حقه که در کل
 عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیة من لدن آدم تا امروزه
 در همی اکل انسانیة متقم و بعین قسم همی اکل دون مومنه در همی اکل ناریة معذب ولی در
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل ما مور با تباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشتند مقعد مرتفعی بنید الا مقاعد محمد و آل محمد
 و ابواب هدی را که در این ظهور بچرف و واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که
 بنورده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مومنین که افتند

ایشان محال انما، و امثال بوده است. و ظل این مقاعدست تا آنکه بر مردم اصعب
 گشته که اگر کسی خواهد گل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحد اول است که بکثر
 آن محسوب میگردد و عذاته و عمنه اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود
 از برای ارتفاع این مقاعد متغه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینها میگردد و
 در علم خدا گشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای شسته الله بوده نیست زیرا
 که او قادر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که
 مجرا از برای ظهور شیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در
 بیان و وحده نسر موده خداوند که هر شقال ذبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار
 و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کیشی قدر
 و آنچه امروز بقاع است فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه
 در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت
 است پنج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شیئی و تا امروز که ظاهر
 شده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده است که چه شود در تکلف قبل از ظهور
 تکلیفی نبوده نیست و تسب کیشی عظیم

الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من سبجیر تکلت البقاع یا من و بعضی عمنه بما قد عفی الله عنه

مختص این باب آنکه هر کس پناه برود بقاع حروف واحد حق است بر مردم که او
 را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر سبجیر و لایحار علیه است لعل
 در یوم ظهور منظمی سره الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده!

که از بلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نجدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تفریح
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کشتی پاک میروند و اگر بصیری باشد بر روی
 ارض کل ماعلی الارض را میدهد که در نفسی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
 این نمره خلق انسانی است که کلمه بکنی باطل نگرود و نه این است که پناه بایشان
 بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور
 این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند
 بان محبتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشنون
 و نبوت کل محبت شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال
 قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بنفس خود ایشان میدهند اگر بعض این هم بود باز
 بنفس ایشان امری واقع نیامد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیه داری
 سیه الشهداء سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است
 حد این خلق افک که حیث لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام
 میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ص با شد کردند آنچه کردند فستبن
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله میگزارند ولی بر
 مظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمیدانند و خارج از دین میگردند
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد ساکنند اگر قرار که از پیدای اهل بیان
 که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل بوم بطور بر حروف واضح گردد
 اگر از برای آنحضرت میگردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنی که از آنم خود روایت
 میکنند و ثواب دعائی که میخواهید که کل راجع میگردد در بوم قیامت که در

کل محمد و آل محمد محسور گردید که این اعظم نشی است که حج الله بر او بیای خود گذارشته
 که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و
 ایشان آمده و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بآن ثوابها
 قرآن و دعاهای خوانند و تعجب کن و نظر کن در امت عیسی که هنوز بوعده یاقی من بعدی
 اسم احمد متکلمند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار دویست و
 هفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده
 اعمال خود را بسیار فثوران کرده و نفس خود را چنین نفسی کنند که اگر از برای نفسی نباشد
 بر نفسی هم نباشد که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ
 ظهوری واقع نشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نصح را باست خود میکند لعل بوم ثمره که
 ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کورستان
 خود را در بین امم بوم قیامت مغترسازید زیرا که در بوم من نظیره الله آنچه از بوم
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد
 هم امکان آنها در آن بوم هست در بین کل امم مغترش شوید با میان باو که اگر یکی از شما
 محجب شوید اشد از کل مل خواهیید بود نژاد و اگر بر نمره وجود خود ظاهر گردید
 اعزاز بر نفسی خواهیید بود نژاد و خود را الی قیامت بعد آنچه از نژاد و ظاهر شود
 مقتضی نگردد که آنچه شنیده آید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مؤمنین بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لیسب در قرآن از صین نزل آید تا
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است اقتضای نظر کنید میتوان